



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت دویست و سی ام





خانم لیلا از استرالیا



ادامه برنامه ۸۵۵

–غزلیات شمس، غزل ۱۸۶۳
گفتش که: ملیحی تو، مانا که مسیحی تو
شاد آمدی ای سلطان ای چاره هر مسکین

عقل و جسم من از دم مسیحایی او زنده شد و مرکزم گشوده شد. او درون من است و من با او یکی هستم. ای سلطان به جانم خوش آمدی تو چقدر بانمک و زیبا هستی. تو همه دردهای مرا که در ذهن بینوا بودم شفا دادی و چاره همه دردهایم شدی.

پیغامبر بیماران، نافعتری از باران
در خمره چه داری؟ گفت: داروی دل غمگین

ای زندگی تو پیغمبر بیمارانی تو از باران هم سودمندتر هستی. باران زمین را زنده می کند و هر لحظه که من فضاگشایی می کنم تو مرا زنده تر می کنی. از او پرسیدم در خمره ات چه داری؟ جواب داد: داروی دل‌های غمگین و پژمرده. دارویی که هر دردی را از بین می برد. دل غمگین ما که بخاطر همانیدگی‌ها به درد افتاده است با نصیحت و کتاب خواندن یا به طور کلی چیزهای دنیایی شفا نمی یابد.

حرز دل یعقوب، سرچشمه ایوب
هم چستم و هم خوبم هم خسرو و هم شیرین

باز جواب داد: من دعای دل یعقوب هستم. یعقوب که در غم دوری از یوسف بود دعایی را با خود داشت و از زندگی می خواست که او را به حال خود رها نکند. ما هم یعقوبی هستیم که از یوسف خود یعنی از خدایت درون خود جدا شده ایم. زندگی می گوید: تو آن یعقوبی هستی که از من جدا شده ای و من چشمه ای هستم که ایوب در آن آبتنی کرد و بیماری اش شفا یافت. حتی سرچشمه صبری هم که ایوب داشت من هستم. بنابراین ما با فضاگشایی و صبر که از برکات اوست می توانیم خود را شستشو دهیم و به او زنده شویم و از دل مردگی رها شویم.

گفتم که چنان دریا در خمره کجا گنجد؟
گفتا که: چه دانی تو این شیوه و این آیین؟

من با ذهن پرسیدم: که تو با این بزرگی و عظمت که همچون اقیانوسی هستی چطور در خمره ای می گنجی؟!
چطور بی نهایت را به محدودیتی که ذهن ماست می آوری؟! او جوابم داد: تو خود من هستی و تو با ذهن
نمی توانی مرا درک کنی. بر اساس ذهن خود و همانیدگی هایت سوال نکن که من چطور تو را به محدودیت
می برم و از محدودیت به بی نهایت تبدیل می کنم، فقط فضا را باز کن و صبر داشته باش و ناظر باش.
یکی از کلیدها در راه معنویت سوال نکردن است تا راه تبدیل کوتاه شود. سوال کردن انسان را به ذهن می برد
و ذهن جز محدودیت نمی شناسد پس نمی تواند جوابی پیدا کند پس انسان را گمراه می کند و به شک
می اندازد. جسم نمی تواند بی نهایت باشد و بی نهایت را درک کند.

کی داند چون آخر استادی بی چون را
گنجانند در سجین او عالم علین

باز زندگی می گوید: تو در ذهن خود با چون و چگونگی به دنبال علت و معلول هستی. ذهن هرگز نمی تواند قوانین زندگی که بیرون از علت و معلول و پرسش و پاسخ است، درک کند چون محدود است. خداوند قادر است در ذهن که همانند جهنم است عالم بالا را که بی نهایت است، بگنجانند.

یوسف به بن چاهی بر هفت فلک ناظر
و اندر شکم ماهی یونس زبر پروین

یوسف در بن چاه می توانست تمام کائنات را ببیند. یونس در شکم نهنگ می توانست زبر پروین را ببیند. بنابراین اگر ما فضا را باز کنیم می توانیم از ذهن خارج شویم و آنچه با چشم سر قابل دیدن نیست را ببینیم.

گر فوقی و گر پستی هستی طلب و مستی
نی بر زیرین وقف است این بخت نه بر زیرین

برای خدا وضعیت دنیایی انسان فرقی نمی کند بلکه اندازه فضاگشایی و تسلیم انسان است که اجازه می دهد زندگی او را به خود زنده تر کند. پس مهم نیست شاهی یا گدا فقط زندگی را بطلب و مست او باش. وضع مادی یا شرایط بیرونی ما تعیین کننده زنده شدن به زندگی نیست. تسلیم، عدم کردن مرکز و فضاگشایی پی در پی است که ما را به او زنده تر می کند.

خامش که نمی گنجد این حصه در این قصه
رو چشم به بالا کن روی چو مهش می بین

صحبت کردن از خدا کافیت و به اندازه کافی با ذهن حرف زدیم پس خاموش باش که اندازه خدا بی نهایت است و در این قصه ذهنی نمی گنجد. رویت را به بالا کن و به او زنده شو و توصیف خدا را رها کن.

با سپاس، لیلا از استرالیا



خانم سارا از برلین



تو نمی‌دانی که نقاشش کی است؟

زندگی در خلقت ما خطا نکرده است. مولانا در داستانِ طاووس که در دفتر پنجم مثنوی از بیت ۵۳۶ آغاز می‌شود و در برنامه‌های ۸۴۶ تا ۸۴۹ گنج حضور توضیح داده شد، از طاووسی سخن می‌گوید که در حال کندنِ پرهای زیبای خود می‌باشد. او پرها را از بیخ می‌کند و آنها را به گل می‌اندازد. زندگی در قالبِ حکیمی که این طاووس را می‌بیند از او می‌پرسد:

این چه ناشکری و چه بی‌باکی است؟
تو نمی‌دانی که نقاشش کی است

یا همی‌دانی و نازی می‌کنی؟
قاصداً قلعِ طرازی می‌کنی؟
مثنوی، دفتر پنجم بیت ۵۴۱

این چه ناشکری و چه بی‌باکی است؟ تو نمی‌دانی که نقاشش کی است؟ این سوال اشاره می‌کند به مقاومت من ذهنی به خصوصیات جسم انسان. انسان در من ذهنی دائماً حسِ نقص می‌کند و خصوصیت‌های جسمی خودش را با الگوی مقایسه قضاوت می‌کند؛ گاهی حس برتری و در بسیاری موارد حس حقارت می‌سازد. من ذهنی ابعاد مختلف وجود ما را محکوم به مزاحم و مانع بودن می‌کند. قضاوت نسبت به جسم ما و اینکه بعضی قسمت‌های بدنمان را دوست نداشته باشیم، بسیار متداول است. برای مثال می‌گوییم: من از عینک زدن خوشم نمی‌آید و حتی اگر به چشمانم آسیب هم برسد باید لنز بگذارم، یا می‌گوییم از صدای خودم خوشم نمی‌آید و به این دلیل پیغام‌های معنوی را با صوت نمی‌فرستیم. یا می‌گوییم سائز پای من زیادی بزرگ است و باید حتماً کفش‌های کوچک نما بخرم.

این گونه عیب گذاشتن روی قسمت‌های مختلف جسممان هیچ توجیه پزشکی ندارند، فقط ذهن ما است که می‌گوید این قسمت از جسم تو در مقایسه با فلان مدل یا تصور معروف از زیبایی به اندازه کافی زیبا نیست. او باعث می‌شود که ما جسم خودمان را نپذیریم و دوست نداشته باشیم. و این دوست نداشته‌ها و مانع بینی گاهی حتی خصوصیت‌هایی را در بر می‌گیرد که از دید عقل معمولی هم بسیار زیبا و سازنده هستند.

سوال حکیم از طاووس به من می‌آموزد که مقاومت در مقابل تن، مقاومت در مقابل زندگی است. پس هشیارانه جسم خود را همان گونه که خلق شده، بپذیریم و آگاه باشیم که زندگی آن جسمی را برای ما انتخاب کرده که احتیاج داریم و زندگی در خلقت جسم ما خطا نکرده است.

جنبه دیگری از این گونه مقاومت من ذهنی، خود را به صورت مقاومت علیه داستان دردآلود زندگی مان نشان می‌دهد. من ذهنی به خاطر گذشته دردآلودش حس حقارت و ملامت می‌کند. اما داستان دردهای ما و اشکالات ما در من ذهنی هم از دید زندگی پرهایی هستند که با نیروی شناسایی و واهمانش که همان نیروی کن فکان زندگی است، کمک می‌کنند که ما به حضور زنده شویم. پس در برابر قسمت‌های دردآلود داستان زندگی و خصوصیات من ذهنی مقاومت نمی‌کنم. من ذهنی جزو فرصت این لحظه برای نزدیک شدن به خدا می‌باشد. با انکار هشیارانه من ذهنی ریسمان حقیقت وجودی انسان را به دست می‌گیرم و با اصل خود که خود زندگی است قرین می‌شوم.

این ستیزه منِ ذهنی است که سوی مرگی می تند و فرصتِ این لحظه را برای زنده شدن به خداوند هدر می دهد. منِ ذهنی به آسانی برای ستیزه خود بهانه‌های معنوی نما می سازد. این لحظه همان لحظه جاودانه است و هر چه که در این لحظه هست، همان پر طاووسی است که به شرط پذیرش و سجود و به شرط بودن در مرکزِ عدم، ما را به زندگی نزدیکتر می کند.

پس بنه بر جای هر دم را عوض
تا ز و اسجد و اقترب یابی غرض
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

هر لحظه فرصتی است تا سجده کنی و به زندگی نزدیک شوی.

حَبِّدَا اَنْ شَرَط و شَادَا اَنْ جَزَا
اَنْ جَزَايِ دَلنَوَازِ جَانفَزَا

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۵
-حَبِّدَا: خوشا، زهی-

-با احترام، سارا از برلین-



خانم مهردخت از چالوس



به نام عشق و زیبایی
برداشتی از بیت اول در غزل ۱۵۸۰ از برنامه ۸۵۱.

تا دلبر خویش را نبینیم
جز در تکِ خونِ دل نشینیم

حضرت مولانا به ما می فرمایند: تا دیدار با معشوق ازلی نداشته باشیم و در عمق وجود خود آن را حس نکنیم، در اعماق خون دل یعنی غم و درد هایی که با من ذهنی خود درست می کنیم، باقی می مانیم و رهایی از این دردها نداریم. اما چطور ممکن است این دیدار میسر شود و متوجه شویم که او همیشه در کنار ماست و از رگ گردن هم به ما نزدیکتر هست؟ بارها و بارها گفته شد که جنس به سوی جنس می رود. اگر مرکز ما عدم باشد، یعنی عاری از همانیدگی ها شود و فضا گشایی و تسلیم در برابر قضا سرمشق زندگی ما باشد، خرد زندگی به فکر و عمل ما ریخته می شود و ما در زندگی انتخاب های درستی خواهیم داشت، حتی در انتخاب قرین. یعنی با کسی همنشین می شویم که مرکزش عدم شده باشد و زندگی را در همه به ارتعاش در می آورد.

ولی اگر مرکز ما از جنس فرم‌ها و جسم‌ها باشد، همیشه فکر و خیال آنها در ذهن ماست و انرژی و دمی که خدا هر لحظه نثار ما می‌کند را صرف مسائلی که ذهن ما ایجاد می‌کند، می‌کنیم. و اطراف ما هم کسانی جمع می‌شوند که از جنس فرم هستند و تمام دغدغه زندگی شان غذا دادن به جسم و زندگی مادی آنها است نه اینکه روح معنوی خود را بیشتر تغذیه کنند. پس اولین قدمی که برای دیدار معشوق باید برداشت اینست که قرین مناسب و زنده به خدا همچون مولانای جان را سرمشق زندگی مان قرار دهیم چون غزلیات و دفترهای مثنوی آن چراغ‌ها را در زندگی مان روشن می‌کنند و ما از تاریکی ذهن بیرون می‌آییم و حتی قرآن را هم به کمک این ابیات بهتر می‌توان فهمید نه اینکه در سطح، آن را معنا کنیم.

دومین قدم این است که شناسایی کنیم با چه چیزهایی در این دنیا همانیده شده ایم و از آنها زندگی می خواهیم و یا آنها در دل ما قرار گرفتند و ما را هدایت می کنند. در حالی که قبل از آمدن به این جهان، روح خدایی در ما دمیده شده بود که خالص و پاک و عاری از هر گونه همانیدگی بود. البته این همانیدگی برای چند سال اول زندگی مان لازم بود. و این هم منظور خدا بود تا طعم دنیا و دردهای حاصل از به ذهن رفتن مان را بچشیم و بعد بیدار شویم و دوباره با عدم کردن مرکزمان به سوی او برگردیم، انا الیه راجعون. ما تا زمانی که در این تن هستیم باید به این حقیقت برسیم و بازگشت با مرگ جسمی که پر از همانیدگی ها و دردها باشیم فایده ای ندارد و منظور خدا هم نبوده است. پس برای اطاعت از خدا و اجرای منظور او باید متعهدانه با تلاش و کوشش روی بعد معنوی خود کار کنیم. مرتب در برابر اتفاقات قضا، فضاگشایی کنیم و تسلیم خدا باشیم، قانون جبران را رعایت کنیم، تابع قانون مزرعه باشیم یعنی بذری بکاریم و با تلاش و تغذیه آن صبر کنیم تا به ثمر بشیند تا بعد معنوی ما به تدریج رشد کند.

به قول جناب حافظ:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند
آنقدر ای دل که توانی بکوش
-غزلیات حافظ، غزل ۲۸۴

این کوشش ما نباید جهد بی توفیق باشد. یعنی از طرفی دل نداشته باشیم که وابستگی‌ها و هویت‌های مادی را از مرکزمان بیرون کنیم ولی بخاطر این کوشش‌هایمان ادعای آدم معنوی داشته باشیم. به همین دلیل مولانای جان به ما فرمودند: اگر تو ادعا می‌کنی که همانیده نیستی پس حاصل عمر چهل ساله ات کجاست؟

گر نه موشی دزد در انبار ماست
گندم اعمال چل ساله کجاست؟
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

حال بیاییم خود را بازبینی کنیم. آیا ما در زندگی در اعماق خون دل نشسته ایم؟ یعنی در زندگی برای خود و دیگران درد و غم ایجاد می کنیم؟ مسئله و مانع و دشمن می سازیم؟ کینه و رنجش از کسی به دل داریم؟ حسادت، ترس، احساس گناه و سایر هیجانات منفی را داریم؟ در برابر اتفاقات سریع واکنش نشان می دهیم یعنی به ذهن می روییم و قضاوت می کنیم یا خوب و بد می کنیم؟ آیا صبر و پرهیز داریم؟ یا با دوئی من ذهنی زندگی می کنیم و دروغین هستیم؟ آیا به دنبال گرفتن قدر و ارزش از جهان بیرون هستیم یا ارزش ذاتی خود را می دانیم؟

اگر جوابمان به این سوالات مثبت هست و تسلیم نیستیم و صبر و پرهیز نداریم و دروغین هستیم، پس شایستگی دیدار با معبود را نداریم و در اعماق خون دل خواهیم ماند. اما نا امید نباید باشیم چون هیچگاه از درگاه خدا ناامید نباید شد. زیرا خداوند هر لحظه در کار است و می خواهد این مرده من ذهنی ما را از هوشیاری زنده ما که خودش هست بیرون کند. هرچند این نفس زنده مرتب تخریب می کند و درد می سازد. چون در توبه خدا همیشه باز است.

باید قلباً از او عذر خواهی کنیم و بخواهیم که به ما کمک کند که فقط او را ستایش کنیم نه این همانیدگی های مرکزمان را. تا جذبه و عنایت خدا شامل حال ما شود و این دیدار نصیب همه ما گردد. الهی آمین.

چون ز زنده مرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

در پایان یادآور می شوم:
زندگی مزرعه خوبی هاست
زندگی راه رسیدن به خداست

کمال تشکر را از شما پدر بزرگوار و همه همراهان معنوی به ویژه کودکان عشق را دارم.
مهردخت هستم از چالوس



خانم دیبا از کرج



به نام خدا 🙏

ابیاتی که به ما می آموزند، چه چیزهایی مانع زنده شدن ما به خداست. 🌸

از حضور اولیاء گر بسکلی
تو هلاکی زآنکه جزو بی کلی
-مثنوی، دفتر دوم بیت ۲۱۶۴

زمانی که ما از دانش بزرگانی چون مولانا قطع شویم، به دردهایی که من ذهنی به ما می دهد می افتیم؛ هلاک می شویم، مثل قطره ای که از دریا جدا می شود و به خشکی می افتد. ما هم جزوی از کل هستیم و ارتباطمان را با خدا باید حفظ کنیم.

هر که را دیو از کریمان و ابرد
بی گسش یابد سرش را او خورد
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

دیو یا شیطان ما را فریب می دهد، چون من ذهنی داریم و از کریمان و خداییت مان قطع می شویم، به تمثیل
بی کس می یابد ما را و سر ما را می خورد. در واقع از فضای حضور و عدم قطع می شویم.

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان
-مثنوی، دفتر دوم بیت ۲۱۶۶

یک بدست یعنی یک وجب، یک لحظه، یک زمان اگر از جمع معنوی خارج شویم، من ذهنی ما را به گذشته و
آینده می برد و ما را از حضور این لحظه خارج می کند و این هم مکر شیطان است. مولانا می گوید: این نکته را
خیلی خوب بدان.

ترس و نومیدیت دان آواز غول
می کشد گوش تو تا قعر سفول
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

ترس‌ها، ناامیدی‌ها، سروصدای من ذهنی ماست که شبیه آواز غول است، غول نماد گمراهی بشر بوده، و ما را تا پایین ترین نقطه پستی می برد.

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می دان که از بالا رسید
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸

هر صدایی که ما را به خدا وصل می کند و صبر و شکر را به ما ندا می دهد، آن ندا از فضای غیب الهی به ما می رسد و باید با حضورمان آن را حفظ کنیم.

هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مردم درد
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۹

بر عکس صداهایی که به ما می گوید: بیشتر، بهتر، کامل تر و از دامنه حرص من ذهنی می آید، آن صدای گرگی
است که هوشیاری ما را پاره پاره می کند.

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶

بسیاری از انسان ها به ظاهر انسان هستند، ولی درونشان شیطان است و ما باید فضاگشا باشیم و قرین این
انسان ها و همنشین شان نشویم.

قبله جان را چو پنهان کرده اند
هر کسی رو جانبی آورده اند
- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۸

من ذهنی قبله درونش را که عدم است گم کرده است، به همین خاطر با عینک همانیدگی می بیند، و هرکسی را که پول بیشتر، دانش بیشتر، مقام بیشتر دارد، او را می پرستد.

در زمانه صاحب دامی بود؟
همچو ما احمق که صید خود کند؟
- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

مولانا می گوید: آیا احمق تر از انسانی که من ذهنی دارد است؟ که برای خودش دامی می گستراند و دانه های پول و مقام و دیگر همانیدگی هایش را می چیند و خود را صید می کند، در واقع زندگی خود را صید می کند.

دیو چون عاجز شود در افتتان
استعانت جوید او زین انسیان
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

وقتی ما روی خودمان کار می کنیم، من های ذهنی و شیطان می خواهند ما را گمراه کنند و اگر در این راه موفق نشوند از انسان های نزدیک ما کمک می گیرند. گاهی می بینیم همسر و یا فرزندمان با ما مخالفت می کند، ما نباید واکنش نشان دهیم، فقط باید فضا را بگشاییم.

تا کنی مر غیر را حبر و سنی
خویش را بدخو و خالی می کنی
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

ما نمی توانیم دیگران را تغییر دهیم، زیرا این خواست از درون انسان باید بجوشد و اگر دوربین ما روی دیگران باشد، از مرکز خودمان دور می شویم، هشیاری ما پایین می آید و ما بدخو و بداخلاق می شویم.

چشم داری، تو به چشم خود نگر
منگر از چشم سفیهی بی خبر
-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲

تو با چشم عدم بین زندگی را بین، نه با چشم دیگرانی که من ذهنی دارند و احمقانه وضعیت‌ها را مسئله می سازند و مسئله را حل می کنند.

گوش داری تو به گوش خود شنو
گوش گولان را چرا باشی گرو؟
-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳

تو با گوش دلت پیغام های زندگی را گوش کن، در صبر و فضاگشایی پیغام زندگی را خواهی شنید، با گوش نادان من ذهنی که پر از قضاوت است، به اشتباه نیفت.

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن
هم برای عقل خود اندیشه کن
-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

و در آخر در تقلید از کارها و حرفها و زندگی دیگران نباش، تو به عقل کل وصل هستی، وقتی همانیدگی هایت را شناسایی کنی و مرکزت را عدم کنی، خرد از درون تو می جوشد و بالا می آید.

با سپاس از برنامه گنج حضور 🙏
دیبا از کرج 🌸



خانم یلدا از آبادان



سلام و درود خدمت استاد بزرگوار آقای شهبازی، این فرشته ی پاک سیرت و بی ادعا و خوانندگان و بینندگان گنج حضوری و بیدار شده از خواب غفلت و ذهن.
چقدر خوشحالم که بالاخره تونستم یک راه ارتباطی بعد از چندین ماه با شما و برنامه و کانال خوبتون برقرار کنم.

ما در این انبار، گندم میکنیم
گندم جمع آمده، گم میکنیم
مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷

من تا به حال خودم رو آدمی مؤمن نجیب شریف بااصالت و مربی، تحصیل کرده و با کمالات می دانستم با نماز و روزه دعا و ثنا عبادت و زیارت و مسجد و آداب و معاشرت اسلامی و تشیع فکر می کردم که قلبم مانند انبان گندم مملو از عشق خدایی ست و طاعات و عباداتم رو در آنجا ذخیره کردم. درحالی که بیمار بودم، درد می کشیدم، رنج، غم و غصه داشتم، دائم ناراحت و افسرده بودم، شبها خواب نداشتم و این من ذهنی مانند موشی در انبار گندم من خانه کرده بود و همه زحماتم (طاعات، عبادات) من رو دزدیده بود و تباه کرده بود.

می نیندیشم آخر ما به هوش
کین خلل در گندم است از مکر موش
مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸

هیچ وقت عاقلانه فکر نمی کردم که علت این نقصان که در انبار وجودی و درونی من وجود داره، نیرنگ و دزدی این موش من ذهنی یعنی همان نفس اماره و ابلیس درونم بود، که در قلبم و مرکز نفوذ پیدا کرده و همه اعمال خوب مرا خدشه دار کرده بود و این همه درد و رنج و بیماری رو برایشم به ارمغان گذاشته بود.

پس تورا باطن مصفا ناشده
خانه پر از دیو و نسناس و دده
مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱۳

تا این مرکز عدم نباشه و الوهیت و خدا رو در آن قرار ندهم و با همانیدگی‌هایم مثل همسر، فرزند، پول، ثروت، مقام، حرص، طمع، خشم، کینه، قضاوت و حسادت، مال من، حق من، دفاع از خودم، تقلید کورکورانه و دروغ و ملامت و در آخر انکار هم هویت باشم، این خانه که همان مرکز هست در آن پر از حیوانات وحشی و دیو و ابلیس هست.

بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
 در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
 دیوان شمس، رباعیات، بیت ۱۷۵۹

در آخر من یاد گرفتم اگر این صفتهای نکوهیده و زشت که سرتاسر وجودم رو گرفته مثل خشم و کینه و حسادت و قضاوت و حرص و طمع رو از وجودم پاک کنم، تسلیم بشم، سکوت و صبر پیشه کنم و پذیرش داشته باشم خداوند و فضای ربانی در من نهادینه می شود و این بیماری ها و رنج ها و غم ها از وجود من پاک می شود و این منم که باید هرچه نیکویی و شفا و آرامش و شادی و سلامتی ست را در خود جستجو کنم و در خود بیابم و تا ذهنم را از این آلودگی ها پاک نکنم و فضاگشایی نکنم و مرکز رو عدم نکنم این دردها و رنج ها تا ابد با من خواهد بود.

خدایا شکرت شکر از این بیداری و هشیاری که با این که سال‌های سال با درد و رنج و غصه گذشت و ناامید و سرخورده بودم و من ذهنی یک آن منو تنها نمی گذاشت ولی با کمک بانو اشتیاق عزیز و شکر دهان تونستم این مسیر سبز و عرفانی رو پیدا کنم و نور و روشنایی در درونم جاری بشه و از آن روز که الان تقریباً هشت ماهی هست توانستم روی خودم کار کنم هرچند افتان و خیزان هستم ولی خدا رو شکر بیماری‌های من بدون دارو کنترل شده و هر روز با روحیه ای مضاعف و پرانرژی به این مسیر ادامه می دهم و خدا رو شکر که دیگه تسلیم و صبر و پذیرش دارم و همه چیز (حادثه، اتفاق های ناگوار، بیماری، درد، حرف های مردم، انتظارات و توقع دیگران و غیره ...) را به خدا سپردم.

یلدا هستم از آبادان



خانم وفا



جملات کلیدی : بخش دوم

🌹 دعوت رحمان چیست؟

خدا یا زندگی هر لحظه به ما یاد آوری می کند که:

تو از جنس من هستی هر چه که چسبیده ای و از آن زندگی می خواهی مثل (همسر، فرزند، کار، پول، مقام ...)
رها کن، به سوی من بیا.

اصلاً من تو هستم، اجازه بده من خودم را که در تو پنهانم از این زندان فکر بیرون بکشم.

🌹 دعوت رحمان این است:

هر موقع به درد می افتید، بدانید که این لحظه (می خواهید اسمش را خدا بگذارید) ما را صدا می کند: من تو هستم و ذات تو آرامش است. اگر آرامش را از مال دنیا یا آدم دیگری طلب می کنی، اشتباه است و خطا می کنی.

یکی تیشه بگیری پی حفره زندان
 چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید
 غزلیات شمس، غزل ۶۳۶

تیشه شکستن دیوارهای زندان فکر، هشیاری حضور است که از طریق «تسلیم» به دست می آید. ما هم تند تند فکر می کنیم و مدام دیوارهای زندان مان را ضخیم تر می کنیم. شرط ریزش این دیوارها، آرام و آرام تر فکر کردن و بالاخره خاموش کردن هیاهوی ذهن است. اگر می دانید هر اتفاقی که در این لحظه می افتد به نفع شماست و بهترین اتفاقی است که برای شما می تواند بیفتد این همان «توکل» است. کسی که از جنس زندگی نباشد توکل هم ندارد.

🌹 مفهوم «وحدت» یعنی این که خدا در این لحظه نیرو، عقل، خرد و زیبایی خویش را از شما بیان کند و شما اجازه دهید در سیستم و بدن تان وارد شود و آن را سالم کند.


🌹 نجات ما در جهان نیست شما باید چشم تان سوی لامکان زندگی باشد.

با تشکر - وفا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com